يك سبد شكوفه(2)

لطافت‏هاى قرآن كريم

مغناطيس قرآن

از همان لحظه نخستين، قرآن عرب را شگفت زده كرد؛ چه دين باوران و چه منكران دين را. بر همين اساس است كه در آغاز اسلام، كه رسول خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله) هيچ شكوهِ ظاهرى و قدرتى نداشت، يكى از عوامل گرايش افراد به اسلام - افزون بر محتواى ژرف قرآن كريم - افسونِ موسيقايى و اعجاز آن در ساختار واژگانى و جمله‏هايش بود. از ميان نمونه‏هاى فراوان در اين زمينه، به دو مورد اشاره مى‏كنيم:

«ابن هشام» يكى از تاريخ نگاران بزرگ اسلامى، در كتاب مشهور خود - سيره ابن هشام - مسلمان شدن «عمر» را از زبان خودش چنين نقل مى‏كند:

«نخست دشمن اسلام و مردى ميگسار و در روزگار جاهليت دلباخته شراب بودم. مجلسى داشتيم كه بزرگان قريش در آن گِرد مى‏آمدند. روزى از خانه بيرون آمدم و در پى همدمان خود مى‏گشتم. كسى از آن‏ها را نيافتم. با خودم گفتم: كاش به خانه فلان مى فروش مى‏رفتم! بدانجا شدم و او را نيافتم. گفتم: كاش به كعبه مى‏رفتم! و بر گرد آن هفت يا هفتاد بار طواف مى‏كردم! پس به آهنگ طواف به مسجدالحرام درآمدم و به ناگاه فرستاده خدا را به نماز ايستاده ديدم و چون وى به نماز مى‏ايستاد، رو به بيت المقدس مى‏كرد و خانه كعبه را ميان خود و شام قرار مى‏داد و ميان دو ركن (حجرالاسود و يمانى) قرار مى‏گرفت. چون او را ديدم، با خود گفتم: كاش مى‏شد تا امشب به گوش باشم تا سخن محمد (صلى‏الله‏عليه‏وآله) را بشنوم. ولى در دلم گذشت كه اگر به او نزديك شوم، شايد مايه ترس او گردد. پس از جانب حجرالاسود درآمدم و خود را در زير پوشش كعبه پنهان كردم ؛ به گونه‏اى كه ميان من و او حايلى جز پوشش خانه كعبه نبود. چون به قرآن گوش فرا دادم، دلم نرم شد و گريستم و اسلام در دلم راه يافت». اما خلاصه روايت ديگر:

«عمر روزى با شمشير آخته به قصد كشتن پيغمبر خدا (صلى‏الله‏وعليه‏وآله) از خانه بيرون آمد و جمعى از بستگانش در خانه‏اى در «صفا» اجتماع كرده بودند كه نزديك به چهل تن زن و مرد بودند. در ميان راه، «نعيم» پسر «عبدالله» با «عمر» برخورد كرد و از مقصدش پرسيد و او را از خاندان «عبدمناف» برحذر داشت و او را وادار كرد تا به خانه بعضى از بستگان خودش - يعنى دامادش «سعيد» و خواهرش «فاطمه» زن او - برود كه چگونه دين خود را ترك كرده‏اند و مسلمان شده‏اند. پس عمر به سوى خانه آنان رهسپار شد و در آن جا آواى قرآن خواندن «خَبّاب» را شنيد. در را به زور گشود و به دامادش حمله برد و سر خواهرش را به ديوار زد و شكست و آن گاه صحيفه‏اى را كه قرآن (سوره طه) در آن نوشته شده بود، پس از داد و فرياد، از آنان گرفت و چون سرآغاز آن را خواند، گفت: اين چه سخن زيبا و گرانبهايى است! سپس به جانب پيامبر رفت و اسلام آورد.»

ترديدى نيست كه عوامل روانى ديگرى نيز ممكن است در اسلام آوردن عمر و ديگران مؤثر بوده باشد؛ اما بى ترديد تأثير شگفت قرآن در سرعتِ اسلام آوردن آن‏ها بسيار بود.

در مورد مسلمان نشدن «وليدبن مغيره» نيز روايات گوناگونى نقل كرده‏اند كه چكيده آن‏ها چنين است:

«وليد اندكى از قرآن را شنيد و گويى تمايلى بدان پيدا كرد. «قريش» گفتند: به خدا كه وليد از دين برگشت و همين كار باعث برگشتن تمام قريش خواهد شد!

بنابراين «ابوجهل» را نزد او فرستادند تا اشرافيت و غرور او را نوازش دهد. نَسَب و مالَش را به رخش كشانَد و در ضمن از وى خواهش كند تا درباره قرآن سخنى كه حاكى از نفرت اوست، بر زبان رانَد. وليد گفت: «درباره قرآن چه بگويم. به خدا كه در ميان شما كسى داناتر از من در رَجَز و فن قصيده و حتى از اشعار مردم بيابانى نيست و به خدا كه آن چه را كه وى مى‏گويد، به هيچيك از اين‏ها نمى‏مانَد و به پروردگار سوگند كه در گفتارش، آن گونه شيرينى و چنان گيرندگى است كه همه سخنان را فروتر از خود قرار مى‏دهد و بر همه چيره مى‏گردد و چيزى فراتر از آن قابل تصور نيست!»

«ابوجهل» گفت: به خدا تا درباره قرآن چيزى نگويى، قومت خشنود نخواهند شد! گفت: پس بگذار تا در اين باره بينديشم. پس از انديشه گفت: اين سخن جز سحرى كه آموخته مى‏شود، نيست! مگر نمى‏بينيد چگونه ميان آدم و خانواده و بردگانش جدايى مى‏اندازد؟!»

باران كه در لطافت طبعش خلاف نيست

از باغ لاله رويد و از شورزار خس

نيك سرشتان با شنيدن آواى دلنشين و مفاهيم عميق آن، دين را پذيرفتند و جان خويش را از اين بهار، عطرآگين ساختند و تاريك انديشان در بازار عطرفروشان، بينى خويش را گرفتند؛ چرا كه ساليان درازى بود بينى جانشان از لجنِ فرومايگى آكنده شده بود.

به راستى، چه زيباست كه گاه، قرآن چنين تصاويرى از حالت‏هاى يهوديان و ترسايان پس از شنيدن قرآن ارائه مى‏دهد: «و [مسيحيان‏] چون آن چه به پيامبر [اسلام‏] نازل شده است، بشنوند، مى‏بينى كه چشمانشان از اشك لبريز مى‏شود، از آن كه حق را مى‏شناسند.»

مائده، آيه 83

اين آيات، تصاويرى است گويا از تأثير شنيدن قرآن، و اشك‏ريزى كسانى را ترسيم مى‏كند كه پاره‏اى از حقيقت بر آنان آشكار شده است. اين شيوه را قرآن در ساير موارد باز به كار مى‏بَرَد و اثر قطعى حقيقت را با قاطعيت رقم مى‏زند: «و [اين‏] قرآنى است كه آن را بخش بخش فرو فرستاده و چنان كه بايد و شايد نازل كرده‏ايم تا آن را به آهستگى و درنگ بر مردم بخوانى. بگو: شما چه به آن ايمان بياوريد، چه نياوريد، كسانى كه پيش از آن دانش يافته‏اند، چون بر آنان خوانده شود، سجده كنان به رو درمى‏افتند، و مى‏گويند: پاك و منزه است پرودگار ما، وعده پروردگار ما انجام يافتنى است. و به روى درمى‏افتند و مى‏گريند و بر خشوع و خشيت آنان مى‏افزايد.»

اسراء، آيه 109 تا 107

و به اين تابلو بنگريد: «خداوند بهترين سخن را در هيأت كتابى همگون و مكرر فرو فرستاده، كه پوست‏هاى كسانى كه از پروردگارشان خشيت دارند، از آن به لرزه درآيد، سپس [آرامش يابند و] پوست‏هايشان و دل‏هايشان با ياد خدا نرم شود. اين هدايت الهى است كه به آن، هر كس را كه بخواهد، به راه مى‏آورد؛ و هر كس كه خداوند بيراهش گذارده باشد، رهنمايى ندارد.»

زُمَر، آيه 23

و نيز در تمام آياتى كه بدن از بيم خدا مى‏لرزد يا مؤمنان را سجده كنان به گريه مى‏اندازد يا اشك از چشمانشان جارى مى‏كند، به خوبى اثر سخن خدا بر احساسات و روح آدمى آشكار مى‏شود. آن‏هايى كه آمادگى براى گرويدن دارند، مانند افسون شدگان به سوى او مى‏شتابند و آن‏هايى كه از اعتراف سرباز مى‏زنند و تكبر مى‏ورزند، آن را «افسونى آشكار» مى‏نامند و يا به مردم مى‏گويند: زمانى كه قرآن را براى شما مى‏خوانند، به آن گوش ندهيد و سر و صدا راه بيندازيد و سخنان هرزه و ياوه را با آن درآميزيد، شايد شما چيره شويد!

به هر حال، آن چه از جمع بندى اين موارد به دست مى‏آيد، اين است كه: همه دانسته يا ندانسته، به اثر اعجاز آفرين و پيروز قرآن اعتراف دارند.

تشخيص (شخصيت بخشى)

يكى از زيباترين گونه‏هاى تخيل در شعر، تصرفى است كه ذهن شاعر در اشيا و عناصر بى جان طبيعت مى‏كند و از رهگذر نيروى تخيل خويش بدان‏ها حركت و جنبش مى‏بخشد، و در نتيجه، هنگامى كه از دريچه چشم او به طبيعت و اشيا مى‏نگريم، همه چيز در برابر ما سرشار از زندگى و حركت و حيات است؛ و اين مسأله ويژه شعر نيست.

اين نكته در كتاب‏هاى نقد شعر و بلاغت اروپايى‏ها، به عنوان فصل جداگانه‏اى مورد تحقيق و بررسى قرار مى‏گيرد. ناقدان اروپايى در تعريف آن مى‏گويند: «بخشيدن خصايص انسانى به چيزى كه انسان نيست.»

در قرآن كريم نيز «تشخيص‏هاى» زيبايى وجود دارد كه تنها به يادآورى دو آيه اكتفا مى‏كنيم:

«و چون خشم موسى خاموش شد، الواح را برگرفت.»

اعراف، آيه 154

زيرا اوست كه به موسى (عليه‏السلام) فرمان مى‏دهد: به قومت فلان چيز را بگو... الواح را بر زمين بيفكن... موى سر برادرت را بِكش... گويى خشم، انسانى است كه سخن مى‏گويد، مى‏توفد، دستور مى‏دهد و بعد ناگهان خاموش مى‏شود.

يا: «به عذاب روز سَتَروَنى گرفتار آيند.»

حج، آيه 55

اين از زيباترين موارد تشخيص است؛ زيرا عقيم زنى است كه فرزند نزايد؛ مثل اين است كه خداوند آن روز را چنان وصف كرده كه روز يا شبى در پى آن نيست.

پوشيده‏گويى (كنايه)

مى‏دانيم خواسته‏هاى آدمى بسى متنوع، گوناگون و بسيار است. خداوند به جاى برشمردن اين كه در بهشت براى بهشتيان فلان چيز و بهمان چيز هست، پوشيده سخن گفت كه هم آن چه را كه مى‏خواست بگويد، بيان كرد، و هم فشرده‏گويى - كه خود امتيازى است - را مراعات نمود:

«وَ فيها ما تَشْتَهِيْهِ الأنفُس وَ تَلَذُّ الأعْيُنُ»

و در آن جا (بهشت) است، هر چه دل‏ها خواهد و ديدگان بپسندد.

زخرف، آيه 71

فشرده‏گويى

نمونه اول: خداوند در سوره طه، در دو آيه بسيار كوتاه 118 و 119، زير بناى مادى زندگى آدمى را در يك سطر نام مى‏برد:

«إنَّ لَكَ ألا تَجوعَ فِيها و لا تَعرى‏ وَ إنَّكَ لا تَظمَؤُا فِيها و لا تَضْحى‏»

براى تو مقرر است كه در آن جا (بهشت)، گرسنه و برهنه نمانى. و همچنين آن جا تشنه و آفتاب زده نشوى.

غذا، نوشيدنى، لباس و مسكن چهار ركن زندگى مادى انسانند.

نمونه دوم: در موضوع برانگيخته شدن حضرت موسى به پيامبرى، در صحراى سينا، مى‏فرمايد:

«وَ مَا كُنتَ بِجانِبِ الغَربىِّ إذ قَضَينا إلى مُوسى‏ الأَمرَ»

و تو در جانب غربى [كوه‏] «طور» نبودى، آن گاه كه با موسى كار [رسالت‏] را سپرى كرديم.

قصص، آيه 44

با به كارگيرى يك واژه «امر»، هم امر به افكندن عصا براى تبديل شدن به اژدها، و بيرون آوردن دست سپيد از گريبان خويش و هم فرمانِ رفتن وى به سوى فرعون و پاسخ حضرت موسى درباره همراهى برادرش با وى و... بيان شده است.

نمونه سوم: خداوند درباره شراب بهشتيان چنين مى‏فرمايد:

«لا يُصَدَّعُونَ عَنها وَ لا يُنزِفوُنَ»

كه [بهشتيان‏] از آن سردرد نگيرند و بدمست نشوند.

واقعه، آيه 19

اين سه واژه، تمامى بدى‏هاى شراب دنيا را بيان مى‏كند، مثلاً مى‏گويد كه شراب‏هاى اين جهانى، باعث مستى مى‏شوند و مستى منجر به اختلاف، درگيرى و چه بسا جدايى و بر هم خوردن دوستى‏ها مى‏گردد. همچنين مستى عاملى براى گرفتارى‏هاى بى شمار و آشوب مى‏باشد. عقل آدمى و ثروت را بر باد مى‏دهد و... .

نمونه چهارم: قرآن درباره آمادگى رزمى مسلمانان در هر عصر و زمانى مى‏گويد:

«وَ أَعِدُّوا لَهُم مَااستَطَعتُم من قُوّةٍ...»

... در برابر آنان هر نيرويى كه مى‏توانيد... فراهم آوريد.

انفال، آيه 60

اگر مى‏گفت: در برابر دشمنانتان هر چقدر مى‏توانيد خنجر، نيزه، شمشير، سپر، و... جمع آورى كنيد، تنها شامل ابزارهاى دفاعى كهن مى‏شد و اين جهانى و با همه زمانى و همه مكانى بودن قرآن سازگارى نداشت و چه بسا شامل ابزارهاى نوين نظامى نمى‏شد. اما آوردن واژه «قوّة» (= نيرو) كه جنبه كلّى و معناى گسترده‏اى دارد، مطلب را بيان كرده تا مصاديق زيادى را دربرگيرد و سلاح‏هاى جنگى را در هر زمان و هر دوره، حتى نيروهاى انسانى و ايمان به پروردگار شكست‏ناپذير و توكل و اعتماد به او را نيز در برمى گيرد.

همانند سازى (تشبيه)

نمونه اول: قرآن كريم منافقين را به چوب‏هاى بى مصرف و متكى به چيزهاى ديگر تشبيه مى‏كند؛ چرا؟

«وَ إذا رَأيتَهُم تُعجِبُكَ أجسَامُهُم وَ إن يَقُولُو تَسمَع لِقَولِهِم كَأنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ...»

و چون ايشان را بنگرى، بدن‏هاى ايشان تو را به شگفت آورد؛ و چون سخن گويند، به سخنانشان گوش دهى، گويى همانند چوب‏هاى تكيه داده بر ديوارند... .

منافقون، آيه 4

1- آنان چوبى مانند ساقه درختان نيستند كه زيبايى و فايده‏اى داشته باشند.

2- آن‏ها چوبى نيستند كه به عنوان ستون، الوار يا در و پنجره در ساختمان سازى به كار گرفته مى‏شود تا هم نقش مثبتى را ايفا كنند و هم داراى زيبايى باشند.

3- آن‏ها چوب‏هايى هستند كه بى بهره از زيبايى روى پاى خويش نيز نمى‏توانند بايستند؛ بلكه بايد تكيه بر ديگرى كنند و وابسته به جايى يا چيزى باشند.

نمونه دوم:

«مَثَلُ الّذينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ أولِياءَ كَمَثَل العَنكَبوت، اتَّخَذَت بَيتاً وَ إنّ أوْهَنَ البُيُوتِ لَبَيتُ العَنكَبُوتِ لَو كانوا يَعلَمُونَ»

داستان كسانى كه به جاى خداوند سرورانى را به پرستش گرفتند، همانند داستان عنكبوت است كه خانه‏اى ساخت، و اگر درمى‏يافتند، سست‏ترين خانه‏ها، خانه عنكبوت است.

عنكبوت، آيه 41

1- اين مثالى است كه هر كسى در گوشه و كنار خانه خويش آن را ديده و به راحتى برايش ملموس و زنده است.

2- همان گونه كه خانه عنكبوت سست بنياد است و با هر فوتى از هم مى‏گسلد، تكيه‏گاه غير خدايى نيز چنان بى‏اساس است كه در برابر نسيم حقيقت درهم فرو مى‏ريزد و شكست مى‏خورد.

3- همان گونه كه دانشمندان مى‏گويند: عنكبوت ماده پس از جفت‏گيرى عنكبوت نر را مى‏كشد و برخى از نوزادان عنكبوت نيز پس از خروج از تخم يكديگر را مى‏خورند، ساكنان خانه بى‏دينى نيز تأمين جانى ندارند و خود گرگ يكديگر خواهند بود.

4- عنكبوت، حيوان كثيفى است كه در اماكن متروكه و ويرانه‏ها و جاهايى كه نظافت و بهداشت در آن رعايت نمى‏شود، تار مى‏تند. بت پرستان نيز بى بهره از بهداشت معنوى و روحى هستند و در پليدى‏ها دست و پا مى‏زنند.